

«خَرَقِ عَادَتِ» دَر «آینه»

جويا جهانبخش

| ۱۰۹-۹۳ |

به شادمانگی انتشار
دویستمین شماره
مجله آینه پژوهش



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مَكْتَبِ عَشْقِ بماناد و همین حُجْرَهُ عِلْمِ که در او بود اگر کَشِبِ کَمالی گردیم!
مَجَلَّهُ آینه پژوهش، سی و چهارساله شد و اکنون که این سیاهی بر سپیدی می‌دود، آینه پژوهش
در آستانه انتشار دویستمین شماره‌اش قرار گرفته است... فَرْخُ و فَرْخُنْدَه باد!

سی و چهارسالگی آینه پژوهش، افکار بسیار و حواطر بی‌شماری را در ذهن و ضمیرم برمی‌انگیزد.
سی و چهارسالگی آینه پژوهش، یعنی: سی و آند سال آشنائی ام با این مجله کوشی شده است. در
این سی و آند سال، مقالات و مقولات بسیاری را در آینه پژوهش خوانده‌ام. از آن اثرها پذیرفته‌ام.
سال‌ها خود با آن همکاری کرده‌ام. حتی در صدمین شماره‌اش، آن هم از پس سال‌ها همکاری
قلمی، یادداشت فرخبادی رقم زده‌ام؛ و اینک، آن صد به دویست رسیده است و خدای را سپاس
می‌گزارم که هنوز از نعمت حیات برخوردارم و سعادت دارم تا بار دیگر به همه کوشندگان راه انتشار
این گرامی نامه گرامند فرخ باد و دشت مریزاده بگویم... و آما، آیا آینه پژوهش به شماره
سیصد هم خواهد رسید؟... و آیا در آن فرخنده روز دل‌فروز من نیز هم‌چنان در زری‌آخیا خواهم
بود تا دگر باره از حصول چنین توفیقی شاد کام گردم؟... خدا می‌داند و بس.

زوانِ مَسْعُودِ سَعْدِ سَلْمَانِ آرمیده باد! که چه نیکو سروده است:

اِمْرُوزِ بَرِ یَقِینِ و گُمائِمِ زِ عُمَرِ خَویِشِ دَانِمِ که چِنْدِ رَفْتِ و نَدَانِمِ که چِنْدِ مَانْدِ!
و این سُخْنِ مَسْعُودِ سَعْدِ، حَسْبِ حَالِ هَمِّهِ مَاسْتِ!
و انگهی،

این جهان آینه و هستی ما نقش‌ونگار نقش در آینه آخر چه قدر خواهد ماند؟!۲!

آن سال‌ها که با آینه پژوهش آشنا شدم و به خلیل خوانندگانش پیوستم، دانش آموز دوره
دبیرستان بودم. "مجله خوانی حرفه‌ای" را = اگر از بن چنین تعبیری بجا و سزا باشد! - از سالیان
قبل از آن، و از اواخر دوره دبستان و اوایل دوره راهنمایی، آغازیده بودم؛ با شماره‌های پراکنده‌ای
از راهنمای کتاب و بررسی‌های تاریخی و چند مجله وزین دیگر بازمانده از پیش از انقلاب که در
ماترک مرحوم پدر - طاب ثراه - و این‌جا و آن‌جا به دستم افتاده بود، و سپس تر با خریداری مرتب
مجله آینده و نشر دانش و باستان‌شناسی و تاریخ و معارف و چیستا (که البته پسان‌تر این یکی

۱. اصل بیت، از استاد شهریار تبریزی است - تَعَمَّدَهُ اللهُ بِرَحْمَتِهِ -، و البته آن‌جا از «سینه حُجْرَهُ عَم» سُخْن
رفته است، و متناسب با فضای عَزَلِ اُستاد نیز، همان است که او گفته است، و متناسب مقال ما، همین که
ما آوردیم.
۲. صائب تبریزی.

رازها کردم، و چَند مَجَلَه دیگَر؛ از جُمله، مَجَلَه فَرَوَهَر زُدُشْتیان (که این یکی، گَهگاه، و آن هم اَغلب دَر سَفَر به تَهْران دَسْتیاب می شُد) و نیز مَجَلاتِ کِیهانِ فَرهنگی و اَدبستان و سوره و گاهی دُنْیایِ سُخَن و آدینه. پَسانِ تَرکِکِ عَلی دَهباشی نیز اِضافه شُد (همان که بَعْد هَا بخارا جاییگَرین آن گَردید)... تَشْنَه تَحْصیلِ ایرانِ شناسی و ایرانِ نامهِی طَبْعِ پَنگه دُنْیا هم بُوَدَم؛ ولی دَسْتِ ما کُوتاه و خُرما بَر نَخیل!... تَنها یَک بار زنده یاد اَحْمَدِ میرعلائی یک شُماره آَز مَجَلَه ایرانِ شناسی را - که گویا آَز بَرای بَعْضِ دوستانش به نِشانی او واصل می شُد؛ و نَمی دانم چَر این یکی اِضافه آمده بود! - به مَن هَدیَه گَرَد. آن تَک شُماره چه هَدیَه عَزیزی بود و چه مایه گرامی اش می داشْتَم دَر آن سال های عَدَم دَسْتَرَس به راه های اِرتباطی و کِتابخانه های غَنی و بسیری چیزهای دیگَر (که هَنوز هم گمابیش نداریم و لَاقَل دَر دَسْتَرَسِ اَمثالِ مَن نیست)!

باری، آینه پژوهش، مَجَلَه ای شُسته رُفته و جِدی، و به ویژه دَر نَظَره اُولی، تا اَندازه ای آرزوی نَشَر دَانش گَرته بَر داری شُدِه می نمود و تَداعیگَر آن بود؛ ولی بی تَعارُف تَر بگویم: آَز نَشَر دَانش قَدری خودمانی تَر بود و با صفا تَر. نَشَر دَانش، هَرچَند به ویژه راجع به علائِقِ آن سال های مَن مَقالاتِ بَیشتری داشت، لَحْتی خُشک و عَصاقورث داده و اُخْیا نَآ عبوس به نَظَر می رَسید و دُرُست مانتِید رُفتارِ نِسَبَه سَرَد و رَشْمی بَعْضِ گَرْدانندگانش، توگویی هَمواره فاصِلَه خود را با خواننده حِفْظ می گَرَد!... بَعْد ها که با سَرَد بَیر اَرجمند و مَهْرَبان آینه پژوهش - دَام عَلاه - آشنا و آشنا تَر شُدَم، دَانشْتَم که آن خُصَلتِ گَرْمی و گِیرائی مَجَلَه و بی زَنگاری آینه اش، تا حُدود زیادی، با زُتابِ رُوحیاتِ بی تَکَلُفِ طَلَبگی و صَفایِ بی تَصَلُفِ هَمین سَرَد بَیر و دیگَر گَرْدانندگان آینه بوده است. زَهی صَفایِ دَرویشانه عالمِ طَلَبگی که دَر لاف و گَزاف و پَشْم و کَلاهِ صُوفی و شَانِ گِرانِ جانِ مُریدِ خِرَقه و خانقاه یافت نَمی شُود!

زَظَلِ گِرانِ شُم دِه ای مُریدِ خِرابات! شادایِ شُخی که خانقاه نَدازد!۳

بی جا نخواهد بود اگر عَرَضِ کُنَم: هَمین مَجَلَه آینه پژوهش، یکی از دَر بچه های اَصْلی اَشنائی داعی شُد با عوالمِ حوزوی و طَلَبگی، و آَز چَشْمِ اندازِ هَمین آینه پژوهش بود که تَگاپوی گَرْم روانه طالبِ عِلْمانِ جُست و جوگَر کُوشا و پژوهشیانِ زَبَر دَسْتِ پویایِ حوزَه عِلْمیَه قُم را - صِیْنَتِ عِنِ الحَدَثان - به نِظاره می نِشَسْتَم، و چون سالیانی چَند بود که خود سَر دَر عالمِ عَویصاتِ خوانشِ مَتَن های گَهَن و باریکی های تَصحیحِ کُتُبِ قَدیم (خاصه شاهنامه یِ حَکیم فردوسی) قُرو بَر دِه بُوَدَم، آَز این که می دیدم آَخوندها هَمین اَندازه به مَوارِیثِ مَکتوبِ گَدُشْتگانِ فَرهنگِ اَقْرین مانِ اِعْتِنایِ نَمایند و دَر گِرَه گُشایی آَز دُشواری های مُتون تَوَعُلِ دازند و دَر مَقالاتِ گوناگونِ این مَجَلَه، پِیوسته آَز نِسخه و نِسخه بَدَل و خوب و بَدِ تَصحیح ها و صَعْف و قُوْتِ تَحْقِیق ها سُخَن می رُود، بی اَندازه به وَجَد می اَمَدَم و جَهرانی تازه و خِیالِ اِنگیز و فِضائی پُراز کُنْجِ کاوی و کار و کُوشائی پِیش

چشمم مضمور می‌شُد که پنداری امتدادِ حیاتِ پرتگاپوی همان فرهنگ آفرینان دیرینه روز بود. از خدا پنهان نیست؛ بگذارید از شما هم پنهان نباشد که همین فضای پرشور بانشاطی که در پژوهش‌های حوزوی چهره می‌نمود و آینه پژوهش نیز آن را با حرارتی شورانگیز آینگی می‌گرد، و آنگاه، عمق و متانت و دقت و بصیرتی که در بسیاری از نوشتارهای حوزویان خامه فرساده همین آینه می‌دیدم، یکی از عوامل اصلی گراییدنم شد به تحصیل علوم قدیمه در حوزه‌های علمیه و از دست نهادن سررشته تحصیل در دانشگاه و باقی قضا یا... البته بعدها دانستم در داوری‌های خود لختی به خاطر رفته‌ام!... چه، آینه پژوهش، آینه «پژوهش» بود، و فقط بخش پژوهشی پویای هویت حوزه و شخصیت حوزویان را آینگی می‌گرد، نه همه جوانب آن را. از دیگر سو، نوشته‌های امثال استاد علامه زنده‌یاد محمد رضا حکیمی - رضوان الله تعالی علیه - هم که در آن سال‌ها قلمش ذهن و دل مرا سخت به خود کشیده بود و پسان‌تر دانستم سردبیر آینه پژوهش و شماری از نویسندگان آن گرامی‌نامه نیز گم‌وبیش در طیف مجذوبان قلم شورا فرین و اندیشه پرشور خماسی او جای دارند، آن‌گونه که بعدها پی بردم، بیشتر ترک راوی - خماسه - بود تا تاریخ، و حکایتگر - آرمان - بود تا واقعیت. آنچه اینان روایت می‌کردند و بسی بیش از این‌ها، در حوزه‌ها بود و هست؛ ولی همه آنچه در حوزه‌ها بود و هست، این‌ها نبود و نیست!... بماند که من بنده از راهی که آمده‌ام پشیمان نیستم و به همین زاویه نشینی در کوی اهل علم خرسندم.

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم اگرچه در پیم افتند هر دم انجمنی^۴

لیک گدام راه دراز است که نتوان بصیرانه ترو با آمادگی بیشتری در آن پائ نهاد؟ و کدام کار سود بخش است که نتوان با کم و کاستی‌های زبان آفرین گمتری بدان دست یازید؟... «فیا لیت السبب یعود یوما...».

باری! عرض این بود که با مثالی عینی، نوع و میزان تأثیرگذاری مجله‌ای چون آینه پژوهش را بر ذهن و زبان و فکرو فرهنگ خوانندگانش قرانمایم و از برای این منظور، نمونه‌ای زود یاب ترو دم دست‌تر از خودم نیافتم!

براستی بر صفحات آینه پژوهش جلوه‌هایی از باریک بینی علمی و روشن نگری فرهنگ‌نگری نمودار بود که بی‌گمان هردانش خواه بی‌عرضی را به خود می‌کشید و زبانش را به تبجیل و تحسین بازمی‌گشود: از نوشتارهای انتقادی بسیار شریف و متخلفانه و در عین حال دقیق و محققانه فقیه نریه، استاد آیه الله حاج شیخ رضامختاری - اعزه الله تعالی و اجزل له الموثوبه والأجر -، که به همه ما می‌آموزانید - بیشتر دقت کنیم - و در کار علم و تحقیق، سهل انگاری و إهمال را ممنوع و محظور شماریم و توگویی در تضاعیف نوشتارنش همواره - سیمای فرزنانگان - سلف صالح - رضوان الله

تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - مُتَجَلَّى بُوَد، تَا مَقَالَاتِ چَابُکِ وَ دَلْخَوَاهِ وَ رُوْشَنَنْگَرِ دَانِشْوَ مَنَدِ نَبِيَّهٖ، اُسْتَاذِ مُحَمَّدِ إِسْفَنْدِيَارِي - سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى وَ وَقَفَّهُ لِكُلِّ حَيْرٍ، كِه بَا صَبْرٍ وَ حَوْصَلَهٔ دَسْتِ خَوَانْدَهٔ رَا مِي گِرِفْت وَ دَر دَهْلِيْزَهَايِ دُورِ وَ دَر اَز وَ كُويِ وَ بَر زَيْنِ جِهَانِ رَنْگَا زَنْگِ هِ كِتَابِ پَزُوْهِي هِ بَه گَرْدِشِ مِي بُرْدِ وَ جَانِ اَوْ رَا اَز لَدَّتِ دَانَائِي سِيْرَابِ وَ سَر شَارِ مِي سَاخْت. ... دَوِي اَلْحَقُوْقِ دَر اَيْنِ بَابِ بَسِيَا زَنْدِ وَ پُر شُمَارِ - اَجْرَلِ اللهُ لَهُمُ الْاَجْرَ وَ التَّوَابِ -؛ وَ بَهْتَرَانِ اسْتِ تَا عِنَانِ بَكْرِدَانِمِ؛ وَ زَنْه، سَخْنِ بَسِي دَر اَزْتَرِ اَز اَن مِي شَوْد كِه دَر شُمَارَهٔ دَوِي سْتُمِ اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ تَوَانْدِ گَنْجِيْدَا! ...

بَعْدَهَا سَعَادَتِ نُوْشْتَنِ دَر اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ وَ هَم قَلَمِي بَا اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ نَصِيْبِمِ شُد كِه بَخْتِي بُلُنْدِ بُوَد وَ تَوْفِيْقِي اَرْجَمُنْدِ؛ وَ اَيْنِ كَامْگَارِي تَا هَمِيْنِ اِمْرُوز كِه بَثْقَرِيْبِ جُز اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ دَر هِيْجِ مَجَلَهٔ دِيْگَرِي چِيْزِي نَمِي نُوِيْسِمِ، اِدَا مَه دَاشْتَه اسْت. اَيْنِ هَم كِه عُمْدَهٔ چِيْزِي نُوِيْسِي دَاعِي بَه اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ اِحْتِيْصَا صِ يَافْتَه اسْت، بِيْشِ اَز اَن كِه مَحْصُوْلِ تَعَمُّدِ وَ بَر نَا مَه رِيْزِي پِيْشَا پِيْشِ بَاشْد، حَاصِلِ حُسْنِ تَفَاهُمِ وَ تَعَامُلِ دِلْپِزِيْرِ اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ بُوْدَه اسْت بَا مَن بَنْدَه؛ كِه اَز بَخْتِ خُوْشِ رُوْزِي اَيْنِ سَبْقِ خُوْانِ گَرْدِيْدَه!

صَاْحِبِ اَيْنِ قَلَمِ تَا بَه حَالِ بَا مَجَلَاتِ گُوْنَا گُوْنِي هَمْكَارِي دَاشْتَه وَ حَتِّي يَكْ چِنْدِ كَارْمَنْدِي كِي اَز مَجَلَاتِ فَرَهَنْگِي وَ تُرَاثِي بُوْدَه اسْت وَ اَز بِيْشِيْنَهٔ اَيْنِ هَمْكَارِي هَا وَ اَز مَوْنِ هَا نِيْزِي يَادَا مَانِ هَا وَ خَا طِرَاتِ خُوْشِ وَ دِلْگَشِي دَا رَد. ... دُور اَز اِنْتِيْظَارِ نِيْسْت كِه اِنْطِبَاعِ خَا طِرْمَنْ اَز اَيْنِ هَمْكَارِي هَايِ لُوْنَا لُوْنِ بَسِيَا رِ مَتَفَاوْتِ بُوْدَه بَاشْد. طَبْعًا اَز هَمْكَارِي هَر چِنْدِ كُوْتَا هُ مَدَّتِ بَا مَجَلَهٔ گُلْچَرخِ اُسْتَاذِ دَكْتَرِ سَيِّدِ عَلِي مَوْسَوِي گَر مَارُوْدِي - كِه اَز بِيْنِ چِيْزِي نُوِيْسِي چِدِي رَا دَر مَطْبُوْعَاتِ، اَز هَمَانِ جَا اَمَّا ز گَرْدَم - خَا طِرَهٔ خُوْشْتَرِي دَا رَمِ تَا فُلَانِ مَجَلَهٔ اِي كِه اَز بَدُو تَأْسِيْبِشِ دِيْر زَمَانِي دَر خِدْمَتِشِ بُوْدَم وَ زَمَانِي كِه هِ گَشْتِيْبِيَانِ رَا سِيَا سْتِي دِيْگَر اَمْدَهٔ وَ بِنَا گَزِيْرُو دَا عِشِ گَرْدَم، زِيْر كَبِ مِي خَوَانْدَم: «يَا رَب! مَبَادِ كَسِ رَا مَحْدُوْمِ بِي عِيْنَايْتِ! ... وَ اَنگَهِي، اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ، اَز مَعْدُوْدِ مَجَلَاتِي اسْت كِه زَمِيْنَهٔ هَمْكَارِي يَآيْدَا رِ بَا اَن فَرَا هَمِ بُوْدَه اسْت وَ كَارِ بَا گَرْدَانْدِگَانِشِ، بِيْشِ اَز مَنَاسَبَاتِ رَشْمِي، بَا هَمْدِلِي وَ رِفَا قَتِ هِ پِيْشِ رَفْتَه اسْت.

وَ قْتِي اَز هَمْكَارِي يَآيْدَا رِ هِ رِفَا قَتِ هِ بَا اَيْنَهٔ گَرْدَانَانِ سَخْنِ مِي گُوِيْمِ، بِالطَّبْعِ مَقْصُوْدِمِ اَيْنِ نِيْسْت كِه اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ هَر اِچَه رَا مَن نُوْشْتَه اَم چَا پِ گَرْدَه اسْت، يَا مَن هَر چَه خُوَا سْتَه اَم دَر اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ نُوْشْتَه اَم. ... حَيْر! چُنِيْنِ نَبُوْدَه اسْت! وَ اِي بَسَا نَبَا يَدِ هَم چُنِيْنِ بَاشْد! ... بَه هَر رُوِي، اَيْنَهٔ پَزُوْهَشِ نِيْزِ قَوَاعِدِي وَ يَزَهٔ دَاشْتَه اسْت وَ دَا رَدِ وَ چَا رِ چُوْبِ هَائِي خَاصِ كِه هِ رِفَا قَتِ هِ هَر گَزِ بَهَانَهٔ مَقْبُوْلِي بَرَايِ هِ شَكْسْتَنِ هِ شَانِ نِيْسْت؛ وَ نَبَا يَدِ بَاشْد. ... اَفْزُوْنِ بَر اَيْنِ، دَر زَنْدِگِي بَشْر، دَر هَمَه جَا، وَ بَخْصُوْصِ هِ اَيْنِ جَا، هِ مَصَالِحِي مَلْحُوْظِ اسْت كِه لُزُوْمِ مُرَاعَا تِ اَن هَا گَا هِ اَز حَدِّ قَوَاعِدِ مَرْسُوْمِ يَا پَسَنْدِ هَايِ شَخْصِي نِيْزِ فَرَا تَر مِي رُوْد. ... عَلِي اَيِّ حَالِ، بَعْضِ مَقَالَاتِ دَاعِي نِيْزِ مَثَلِ بَسِيَا رِي اَز نُوِيْسَنْدِگَانِ دِيْگَرِ،

مُناسِبِ چاپ در آینه پژوهش تشخیص داده نشده و از سوی سردبیر رد شده است؛ هرچند خودم و بعضی خوانندگان دیگر، آن نوشتارها را، لایق چاپ و نشر دانسته بوده باشیم... نمونه را، مقالتی نوشته بودم در تقدیر گفتاری از یکی از تجدید نظر طلبان مذهبی که تتبعِ ناتمام و شیوهٔ ماجراجویانهٔ ناقص را در مواجّه با تاریخ و حدیثِ اسلامی بر آفتاب می‌آفگند. سردبیر آینهٔ پژوهش، با احترام آن مقاله را بازپس داد و از انتشارش در آینه سر باز زد، زیرا از بُن - به تصریح خود - ورود در چنان معارکی را به مصلحتِ حوزهٔ علمیه نمی‌دانست و معتقد بود حوزه، در سال‌های پیش، از درآویختن با فلان و بهمان زبان‌ها کرده است و این مقاله نیز بدان طریق رهسپار است!... شما که غریبه نیستید! این را هم بگویم که اگرچه مقاله را با احترام بازپس دادند، سردبیر بر سر آن لحنی هم با من درشتی مشفقانه کرد و چنان عتاب نمود که اگر ناگزیر دل می‌بودم لابد سختی می‌رنجیدم!... شاید هم اندکی رنجیدم! و از همین روی بر فور مقاله را بردم و جای دیگر به چاپ سپردم!! از قضا بعضی هم آن را بسیار پسندیدند و حتی استاد مختاری - دامِ افضالُه - تصریح کرد که: فلانی! این بهترین مقاله ایست که تا کنون نوشته‌ای! (و من این سخن را حمل بر مدح آن مقاله کردم؛ لیک شما می‌توانید دمِ سایر مقالاتم بشمارید!؛ و صد البته در این داوری مختارید!!)... مقالتی دیگر نوشته بودم دربارهٔ بعضی اقوال ناستوار و ناهموار منقول از یکی از ناموران پهنهٔ مغنویت و سلوک و مُتصدیانِ مرجعیت و افتاء. با این که در آن جسارتی صورت نَبسته بود، انتشار آن مقاله هم از سوی سردبیر به مصلحتِ آینهٔ پژوهش و فضای آن روز اجتماع - خاصه در قم - دانسته نشد. من هم البته از پای ننشستم. آن مقاله در جای دیگر چاپ شد و مورد اقبال بی‌اندازه هم واقع شد؛ و از جمله، سردبیر آینهٔ پژوهش هم که با اُصلِ مدعی راقم در آن مقاله مخالفتی نداشت، به تصریح خویش، چند نسخه از همان مقاله را فراهم آورد و شخصاً به بعضی زعمای فرهنگِ حوزهٔ علمیهٔ قم داد تا ببینند و بخوانند و بدانند و بهتر از پیش در آنچه در پیرامونشان می‌رود فرو بنگرند!

آری! تعارضِ مصالح و ناسازیِ اَهم و مهم، و افزون‌تر آن، اختلافِ نظروناهم‌سویی در مصلحت‌دیدها، همواره هست و اُمری است طبیعی؛ و این با همکاری پایدار و با آن رفاقتِ مذكور در کار که آینه‌گردانان هوشمندانه در غالب اوقات زمینه‌اش را مهیا داشته‌اند، هیچ منافاتی ندارد.

در جهان ما و در پهنهٔ حیاتِ اجتماعی، هیچ انسان و نهادِ خردمندی با مصلحت‌اندیشی بیگانه نیست. آینهٔ پژوهش نیز، لیک مصلحت‌بینی و عافیت‌جویی به معنای سوداگرانه‌اش و به نحوی که حقایق بگند و آرجمند را پیش پای منافعِ شخصی دَبج کند - تا آن‌جا که من می‌دانم - در کار و بار و آیین آینه‌گردانان جایی ندارد... یکی از محاسن آینهٔ پژوهش که مایهٔ تقویت و توسعهٔ زمینهٔ همکاری پایدار با این مجله بوده است، حرّیتِ سردبیر و بی‌پروائی اوست در برابر بسیاری از آن چیزها که دیگران مراعات آن را مصلحتِ خویش می‌دانند و نقض آن را خطر کردن و مایهٔ تشویش می‌شمارند و به هزار و یک بهانه خود را از اُفتاحم در آن سبک‌دوش می‌گردانند. آینه‌گردانان، در

أغلبِ أوقات و موارد، تا آن جا که مَقْدورشان باشد، راه را بر اندیشه و قَلَمِ کسی نمی بندند و حتی در نَشْرِ اقوال و آراءِ مخالفِ پَسَنْدِ خویش نیز سَماحت و سَعَة صدر نیشان می دهند. در التِزام به نَشْرِ حَقائِق و تَمهیدِ تَضارِبِ آراء، اگر چه هیچگاه از مَخاطَرَتِ خالی نیست، قَدَمی راسخ دارند و آرزویش را نَشْرِ نَفد های روستگرا نه ای هم که به مذاقِ بَعْضِ مُتَنَفِّذانِ خوش نمی آید، از برای جَلْبِ نَظَرِ آن مُسْتَكْرِهان، تَن نمی زنند.

از خود من مَقالاتی در آینه پژوهش چاپ شده است که بر نَفدِ آثارِ دوستان یا همکاران آینه گردانان اِشْتِمال داشته یا حتی ایشان را با اِستِگراه و سَرگِرانیِ بَعْضِ بالانِشینانِ گِرانِ سایه مَواجِه می ساخته است، لیک هیچیک از این عَوامل، باعث نیامده است تا آینه گردانان، عافیتِ جویانه دانش و آزادگی و دین و مَرُوّت را به کِناری نِهند و خوش آیندِ این و آن را بر مَصالحِ راستینی که تَشخیص می کرده اند، مَقَدّم دارند. ... جَزَاهُمُ اللهُ تَعَالَى خَيْرَ جَزَاءِ الْمُحْسِنِينَ!

* * *

از مَخاطَرَتِ گُفتمیم... هرکاری، خاصه کارهای فَرهنگی اَصیل و مُمْتَد و ماندگار، در زمانه ای که «زِ مَنجَنیقِ فَلَکِ سَنگِ فِتْنه می باز د»، پُر مَخاطَرَتِ است و نیاز مندِ پایداری و دلیری و شکیبائی و نیز هَمَدستی و هَمکاری و هَمراهی مُشْفِقانِ هَمَقَدّم.

چند ده سال بقای سَرقرانان و به شماره دویستم رسیدن مَجَلّه پُربَگ و باری چونان آینه پژوهش که خود از مَطبوعاتِ وابسته به نهادی است رسمی، اَعْنی: «دَفْتَرِ تَبْلِیغَاتِ اِسلامی حوزَه عِلْمیّه قم»، بی هیچ گمان لَاقِل از دو چیز حِکایت می کند:

نَحُست، هِمّتِ بَلند و عَزْمِ «اُستوار» و صِدالِ تَبّه «شِکَن ناپذیر» سردبیرِ کاردانِ راه شناس و دیگر گردانندگانِ مَجَلّه.

دُوّم، هَمَدلی و هَمسویی و هَمراهی نِشَبی مَسئُولانِ فَرادست در نهادِ مَثبوع.

درباره آن اَوّلی که جای کوچک ترین تردید و چه و چون و چندی نیست؛ و بَخُصوص از اَهْلِ بَصیرت و مَعْرِفَت و اِئِصافِ هیچ کس را نمی شناسم که تردیدی داشته باشد در شُموخِ مَقامِ عِلْمی و فَرهنگی و بُلندایِ هِمّتِ حَضَرَتِ اُستادِ آیة الله حاج شیخ مُحَمَّد عَلی مَهْدوی راد - مَدّ ظَلّه.^۵

۵. با اجازه خوانندگان فهیم و بصیر، اُستاد مُحَمَّد عَلی مَهْدوی راد را - بَرخلاف آنچه آشکارا مَحْبُوب و مَرغُوبِ گنیری از حوزویان مَعاصِر ماست! - «دکتر» خواندم؛ چرا که اگر چه مَرْتَبَتِ دُکُتری دَر حَقِّ جَنابِ ایشان مُتَحَقِّق است، به گمانِ راقم، این لُفْظ و این لَقَبِ اَلِیْتَه مَحْتَرَم، بَر مَرَاتِبِ و اَلْقابِ پِیْشِگُفته شان هیچ نمی آفزاید؛ به ویژه در زمانه ای که - به قول آقای اِسماعیل اَمینی شاعِر: «خاکِ ایران یکسر از دُکُتر پُراست» و «پُر هَتَرین سَرگَرَمی ما دُکُتری است» و «عده ای مَشغول دُکُتر سازی اند / عده ای سَرگَرَم دُکُتر بازی اند»؛ و بدین ترتیب، دیگر اُحدی از اَهْلِ عِلْمِ واقِعی، با در میان آمدنِ لَقَبِ «دکتر»، ذوق زده نخواهد شد! ... بماند که شانِ عِلْمی و مَنیشِ الوالی اُستاد مَهْدوی راد، بگلی فَراتر از این «مَباحِثِ اَلْفاظ» است!!!

وَأَمَّا دَرَبَارَهُ دُوْمَى نِيْزُ كَمَا نَمْنَد نَبَايَد بُوْد؛ چِه، - بَه تَعْبِيْر شَايِع دَر مُحَاوَرَات - هِ صَابُون هِ اِدَارَه جَات هِ بَه تِن هَمَهُ مَا خُوْرْدَه اسْت هِ وِ مِ دَانِيْم دَر كِشُوْر عَزِيْز تَر از جَانِ مَا، بِنَاي تَمُشِيْتِ اُمُوْر دَر غَالِبِ دَسْتِگَاهِ هَايِ دَوْلَتِي وَ شَبَهِ دَوْلَتِي - كِه نِهَادِ مَثْبُوْع آيْنَه پَزُوْهَش اَز نُوْعِ اَخِيْر بَه قَلَم تَوَانَد رَفْت - بَر هِ اِمْتِنَاع هِ اسْت وَ هِ عَدَم هِ، - بَه قَوْلِ طَّلَابِ عُلُوْمِ قَدِيْمَه: - هِ اِلَّا مَا خَرَجَ بِالذَّلِيْلِ هِ!... يَعْنِي: كَافِي اسْت تَا اَز تَرَايِ سَادَه تَرِيْنِ كَارِ مَمَكِن سَر وِ كَار تَانِ بَا نِهَادِي رَسْمِي بِيْفْتَد، وَ اَنگَاهِ بِي اَن كِه عَرَضِي وَ مَرَضِي دَر كَار بَاشَد، هَزَار وِ يَك مَانِعِ مَنِيْعِ پِيْشِ پَايْتَانِ پَدِيْدَار گَرْدَد تَا عَطَايِ مَطْلُوْبِ رَا بَه لِقَايِ حَضْرَاتِ مَخَادِيْمِ بَبَخْشِيْد وَ اَز سَر هَر اَنچِه مِي خُوَاسْتَه اِيْد گَرْد وَ خُوَاشْت، بِيكِبَارَه بَر خِيْزِيْد وَ دَر گُدرِيْد وَ مِثْلِ مَا عَوَامِّ مَسَاكِيْنِ بَكُوْبِيْد: هِ خَرِ مَا اَز كُرْگِي دُم نَدَاشْت هِ!!!

بِي هِيْجِ كُمانِ اُسْتادِ مَهْدُوِي رَادِ وَ هَمُكَارَانِشَان - حَفِظْهُمُ اللّهُ تَعَالَى وَ سَدَّدْ حُطَاهُم - نِيْزِ بَارَهَا طَعْمِ تَلْخِ چُنِيْنِ رُو بَارُوِي هَا بَا مَوَانِعِ وَ زَوَادِعِ رَا چَشِيْدَه وَ اِيْنِ جَا وَ اَن جَا، دَر دَوَايِرِ گُوْنَا گُوْنِ، بَا كَار گَزَارَانِي بِي تَمِيْزُو بِي دَسْتِ وِ پَا وَ دَر عِيْنِ حَالِ مَانِعِ تَرَاشِ وَ مُشْكِلِ اَقْرِيْنِ وَ پُرْمُدَّعَا مُوَاجَهْ شُدَه وَ حَرْفِ هَايِ سَخِيْفِ وَ نَا مَرْبُوْطِ شَنِِيْدَه وَ بَارِ مَلَالِ بِي پَايَانِ كِشَا كِشِ بَا چُنِيْنِ گُشْتَاخِ رُو يَانِ وَ بِيهْدَه گُو يَانِ رَا بَر دُوْشِ رُوْحِ كِشِيْدَه وَ عَاقِبَتِ بَه پُشْتُوَانَهْ صَبْرُوْ وَ ثَبَاتِ بَر مُشْكِلَاتِ فَائِقِ اَمْدَه اَنْد... آري! دَر اِيْنِ شَكِي نِيْسْت كِه اَيّامِ آيْنَه گَرْدَانِي اِيْنِ عَزِيْزَانِ، يِكْسَرَه نُقْلِ وَ ثَبَاتِ نَبُوْدَه اسْت؛ لِيكِ يَقِيْنِ دَارَمِ اَز اَن سُوِي نِيْزِ مُدِيْرانِ فَرَهَنْگِ دُوْسْتِ وَ دَرِيْجَه گُشَايِ وَ دَانِشِ پَرُوْرِي دَر رُزْدَه هَايِ دِيْگَرِ بُوْدَه اَنْد تَا نَكُذَارَنْد جَمَاعَتِ بِي بِيضَاعَتِ وَ نَا تَرَا شِيْدَه حَقُوْدِ عَنُوْدِ لَدُوْدِي كِه هَمِيْشَه هَمَه جَا هَسْتَنْد وَ نَه خُوْدِ كَارِ سُوْدِ بَخْشِي مِي كُنَنْد وَ نَه تَكَا پُو هَايِ سُوْدِ مَمْنَدِ دِيْگَرانِ رَا بَر مِي تَابَنْد، بَا عِبَاوَتِي كِه دَر طِبَاعِ پَلَشْتِ اِيْشَانِ مُؤَكَّد اسْت وَ مَعْرُوْفِ حُضُوْرِ دَر اَشْنَايَانِ صَا حِبِ دِلِ، وَ بَا ذُهْنِ هَايِ عِلِيْلِ نَكَبْتِنَايِ وَ اِپْشِ مَانْدَه اِي كِه اَز اِدْرَاكِ مَقْوَلَاتِ شَرِيْفِي چُوْنِ كَمَالِ وَ جَمَالِ وَ جَلَالِ سَخْتِ نَا تُوَانِ اسْت وَ بَه حَقَا رَتِ وَ دَنَا ئَتِ خُوْگَرُو بَه سُوِي سَفَا لَتِ گَرَا يَانِ، ... آري! نَكُذَارَنْد چُنِيْنِ فَرُو مَا يْگَانِ، بَه جِهَالَتِ وَ وَ فَا حْتِي كِه اَز اِيْنِ زُمْرَهْ نَادَانِ كُوْتَه بِيْنِ پُر لَافِ وَ گَزَافِ مَعْهُوْدِ اسْت، آيْنَه گَرْدَانِ گَرْمِ پُوِي مَارَا بِيكِبَارَه اَز اَنچِه مِي كُنَنْد بَا زَا رَنْد وَ دِلْ سَرْدِ وَ پُرْمُزْدَه سَا زَنْد وَ پَايِ پُوْبَه وَ زَفْتَارُو زَعْبَتِ كُفْتَارُو نُوْشْتَارِ اِيْنِ نَا زَنْبِيَانِ رَا بَر بَادِ دِهَنْد!... اَكْر چُنَانِ يَارَانِ وَ هَمْدِلَانِ وَ مُشْفِقَانِي نَبَا شَنْد وَ مَانِعِ سَنَكِ اَنْد اَزِي هَايِ اَرَا ذِلْ نَشُوْنَد وَ رَاهِ رَا بَرِ پَلَشْتِي هَايِ اَجَامِرُ فَرُو وَ تَبَنْدَنْد، بِي كُفْتِ وَ گُوِي، هَمَانِ مُشْتِي بِي فِكْرِ كَمِ سُوَادِ رَا كِه هَمِيْشَه وَ هَمَه جَا هَسْتَنْد وَ دَر اَز دَسْتَنْد، مِي رَسَد تَا هَر آيْنَه رِشْتَهْ مُبَارَكِ اِنْتِشَارِ نَشْرِيَهْ مَتِيْنِ وَ زِيْنِي رَا كِه سَالِ هَا سْت رُو شْنِي بَخْشِي دِلِ وَ دِيْدَهْ فَرَهَنْگِ مَدَارانِ اسْت، دَر طَرَفَهْ اَلْعِيْنِي بَه دَسْتِ بِي كَفَايَتِي خُوِيْشِ بَكُ سَلَا نَنْد... دَر اِيْنِ، سَر سُوْرَنِي تَر دِيْدِ رُوَا مَدَارِيْدَا!

مَنْ بَنْدَه بَر دِيْدَه وَ رِي عِلْمِي وَ رُو شْنِ بِيْنِي فَرَهَنْگِي اَن مُدِيْرانِ وَ پَايْمَرْدَانِ دِيْگَرِ كِه جِمَايَتِ اَز آيْنَه پَزُوْهَشِ وَ اِنْتِشَارِ اَن رَا دَر عَهْدَه كِفَايَتِ دَا شْتَه اَنْد، هَر كِه وَ هَر جَا بُوْدَه اَنْد وَ هَسْتَنْد، اَقْرِيْنِ وَ تَنَايِ وَ اِفْرَمِي خُوَانَمِ وَ مِي دَانَم كِه جُزْ بَه پَايْمَرْدِي مَرْدَانِ مَرْدِ چُنِيْنِ كَار هَايِ بُرْگِ وَ مَانْدَنِي دَر فَرَا حْنَايِ

فرهنگِ ایران صورت نمی‌بندد و نخواهد بست... أَجْزَلَ اللَّهُ حَظَّهُمْ مِنَ السَّعَادَةِ، وَرَزَقَهُمُ الْحُسْنَى وَزِيَادَةَ!

می‌دانم، آری! نیک می‌دانم که برخی از خوانندگانِ تَنگ حوصله با خویشستن می‌زکند و می‌گویند: آخر، چه جای چنین سپاس‌داری پُرآب و نابِ کودکِ مزاجانه است؟! مگر این که مدیرانی وظیفه خود را انجام داده‌اند و پیش پای خادمِانِ فرهنگِ سَنگِ ممانعت نینداخته‌اند و این‌جا و آن‌جا نیز راهی راه‌مورا کرده‌اند، جای این همه اعجاب و امتنان دارد؟!... عَرَضِ مُخْلِصِ این است که: آری! آری! دارد! دارد!... در سرزمینی که باگمالِ شرمساری، بسیاری از متصدیان این دفتر و آن دیوان و سررشته‌دارانِ کارهای خرد و کلان، از حَدِّ أَقْلٍ بَصِيرَتِ در بایست در کاری که می‌کنند عاری‌اند و چیزی به نام صُرورث‌های فرهنگِی را نمی‌شناسند و از تقدیمِ اَرَادِلِ بَرَأْفِضِ پروائی ندارند و در تَصْبِيحِ نام‌های نیک و دشت‌آورد‌های بزرگِ دیگران قُبْحی نمی‌بینند، دویشت شماره مجله سودبخشی آبرومند و تأثیرگذار چاپ کردن، آن هم به طور پُربسته و بدون گسست‌های معهود از مطبوعاتِ سلسله‌وار در ایران، براستی از خوارقِ عادتِ فرهنگِی است، و چنین خرقِ عادتِ، جز با هم‌راهی و حمایتِ چنان مدیرانِ وظیفه‌شناس مانع‌نا تراش و یاریگرو راه‌گشایی شدن نبوده است... می‌گویید: به وظیفه‌شان عمل کرده‌اند و هنری نکرده‌اند!... می‌گویم: همین عمل به وظیفه در چنین روزگار و در این جغرافیا، نه فقط هُنر، که خود عینِ کرامت است!

باید واقع بین باشیم و سَنجِه‌های این جغرافیایِ ناهموارِ صدالبته "نظر کرده" و "اهورائی" مان را همواره مد نظر داشته باشیم!... آری! در جاهای دیگر سَنجِه‌های دیگری در کار است؛ ولی ما باشندگانِ این جاییم، نه آن جاهای دیگر.

مثلاً، انتشاراتِ بریل در لیدن هلند، همان ناشیری که تاریخ جهانگشایِ جُوبِنی ویراسته علامه مُحَمَّد قزوینی - طاب نراه - و ده‌ها و صدها کتابِ مَهِّمِ از جِدارِ دیگر را در قلمرو و شناخت تاریخ و فرهنگ و ادبیاتِ ما مسلمانان انتشار داده است و معروفِ حضور همگان است، چیزی در حدود چهار قرن عمر دارد... بسیار خوب! داشته باشد! به من و شما چه؟!... ما در سرزمینی زندگی می‌کنیم که همه چیز همواره در حالِ تغییر و تبدُّل بوده است و غالباً نیز رو در اضمحلال و فروپاشی داشته است، و پنداری صغیر و کبیر دست به دست هم داده‌اند تا هیچ چیز برقرار پیشین خویش نباشد و نماند... زهدایِ فرهنگِی، بل هیچ نهادی، در کشور ما بقای طولانی ندارد و حتی موانع قانونی محکمی چون سُنَّتِ شرعی "وَقْف" نیز از دیرباز نتوانسته است در برابر این بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی و... دوام آورد و بقائی کند.

پُل و جاده و گرمابه و مسجد و رباط هم که جای حضور همگان بوده است و هیچ آدمی، از عالم و جاهل، از آن بی‌نیاز نبوده، در این اقلیم بقا نداشته است و ندارد؛ تا چه رسد به مجله‌ای فرهنگی

که در موقفیت آمیزترین وجه ممکن متصوّر نیز تنها خواصی ناس را به مخاطبت می گشود و اکثر قریب به اتفاق خلایق از بن بآن کاری نداشتند و از بود و نبودش اطلاعی!... گفتیم: گرمابه... یادی کنیم از حمام خسروآقا (خسروآغا) که از ائبئیة موقوفه اصفهان بود در عصر پادشاهی سلسله صفوی و یکی از عمارات پرشمار عام المنفعه آن روزگار بود که از همان قدیم هم وجه و وجهه فرهنگی داشت؛ چه، عواید آن راویژه «استنساخ کتاب» قرار داده بودند، و خلاصه، آن گرمابه تاریخی، خود، سندی بود از زمند و درخشان از فرهنگمندی گذشتگان ماکه در کنار غسل تراوژدن و نوره کشیدن و شوخ از تن بازگرفتن هم، از حاجات فکری و دماغی جامعه خویش عقلت نداشتند! و چنین موقوفه ای به یادگار نهاده بودند. در عصر تجدد و شکل گیری نهادهای رسمی حافظ میراث فرهنگی نیز، این گرمابه تاریخی، به ثبوت آثار باستانی رسیده و تحت نظر اداره میراث فرهنگی قرار گرفته بود... چه دردسرتان دهم؟!... جای دیگر، بشرح درباره حمام خسروآقا قلم فرسوده ام... همین اندازه عرض کنم که چند ده سال پیش، یک شب، اصفهانیان به خواب رفتند و صبح که از خواب برخاستند، دیدند این بنای تاریخی ثبت شده که بیخ گوش میدان نقش جهان و ائبئیة تاریخمند دیگر بود، شبانه به دست جهالت فرومایگانی چند تخریب شده است! و جز خارطه ای و بعضی نگاره ها که سیاحان فرنگی از روزگار آبادانی اش به دست داده اند، از آن بنای قدیم و یادگار سلف، چیز درخور یادگردی بر جای نیست!

الحاصل، ما چنین مردمانی هشتیم و آثار تاریخی ثبت شده مان را هم به همین آسانی بر باد فنا می دهیم! به فنادادن پژوهشگده و انتشارات و مجله و مانند این ها که صد البته سهل تر است و بی مؤونه تر، و در قالب تعبیر و تحولات هرروزه اداری و سازمانی، چونان "آب خوردن" صورت می تواند پذیرفت! و می پذیرد!... اداره ها اذعام می شوند. مدیریت ها تغییر می کنند. ضرورت های جدید و مصلحت های نو، چشم و دل کارداران را می ربایند؛ و آفاتحه!

"بنیاد فرهنگ ایران" با آن طول و عرض و عظمت إنتاج پهنآور فرهنگی اش چه شد؟!... رفت در دل "مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی"؛ آن یکی هم از پس سالیان چرخ زده و شد همین "پژوهشگاه علوم انسانی" فعلی که مطبوعات و منشورات گنونی اش، یادآور همه چیز هشت جز آن مرغوبیت و مطلوبیتی که در سلسله منشورات بنیاد فرهنگ ایران بود و هنوز نیز هشت و زیب کتابخانه هاست.

آیا "انتشارات علمی و فرهنگی"، پس از چند دهه، بازتابنده قابلیت های چشمگیر سلف خویش، یعنی: "بنگاه ترجمه و نشر کتاب" و "انتشارات فرانکلین"، است؟... حاشا و کلا!

"بُنْیادِ شاهنامهٔ فردوسی" که میراثِ استادِ آنوشه یادِ مُجْتَبِیِ مینوی بود، گُجَازفت؟! ... هَمَانِ "مُؤَسَّسَةُ مَطَالَعَاتِ وَ تَحْقِیقاتِ فَرهنگی" پِیشگفته (/ "پژوهشگاهِ علومِ انسانی" سِپسین) "بُنْیادِ شاهنامه" را بَلْعید و عاقبتِ هَمِ اَز "هَضْمِ رابِع" گُذَرانید! ... یَک چَند اُتاقی درازا، دَرگُجی، به بَقایایِ "بُنْیادِ شاهنامه" ویژه ساخت و عُمده تَرینِ کاری که در اِدامهٔ راهِ بُنیادِ صَوَرَتِ داد، باز چاپِ بَعْضِ کارهایِ پیشین و اِنْتِشارِ کارهایِ دیگرِ بود اَز کارگِ هایِ نیمه کارهٔ بُنیاد، و اَز پَسِ آن، فُرو بَشتَنِ دَفْتَرِ این میراثِ شایگانِ مینوی؛ اَن سان که طَرحِ بُرُگِ اُستادِ مُجْتَبِیِ مینوی و هَمکارانش بَرایِ تَضحیح و نَشْرِ شاهنامهٔ فردوسی، اَز بَرایِ هَمیشِه به تاریخِ سِپَرده شُود! ... و شُود!

سَـرِ دُخْمِه گَرَدَنَد سُرْخ و گَبود تو گُفتی که بَهـرام هَرگِز نَبود!

دَر بارهٔ کِتابخانه و یادداشت‌هایِ مینوی که مِلکِ مِلتِ ایران بود و اَلتَبتهٔ دَر اِختیارِ هَمَانِ نِهادِ اِهمالِ کارِ کِرْحَتِ پِیشگفته، و دَر بارهٔ آنچه دَر طوَلِ چَند دَهِه بَرانِ گَنجینه رَفْتَه است، هِیچ نَمی گویم. اَنان که دَسْتَرَسِ دَارَنَد، پَایِ صُحْبَتِ دَکترِ مَحْمَدِ دِهْقانی بَنشینند و اَز او که اِینک چَند سالی است دَر صَدِ سامانِ دَهی یادگارهایِ اُستادِ مینوی دَر اَن مَجْموعهٔ گَمابیشِ اَز یاد رَفْتَه بَرآمده است، بَشُنوند که بَرانِ مَجْموعهٔ بی ماننْدِ دَانشِ و هُنر و فَرهنگِ و آگاهیِ چه هار فَرته است و اَکنون که او می کوشد پاره‌هاییِ اَز اَن را اِحیا گُند، با چه پِیشینه‌ای اَز اِهمالِ و اِبتِذالِ مَواجِه می شُود و کِلنجار می رُود! قَصِدِ نَقالی و نوحه خوانی و مویه‌گری نَدازم. دَر این مَقام، سودی هَم دَر این کار نَمی بَینم. به قولِ رودکی:

رَفْتِ آن که رَفُـسْت و اَمَدِ اَنکِ اَمَدِ بود آن که بود؛ خیره چه غَم داری؟!

مَقْصودَم اَز این تَطوِیل - که اُمیدوارم "بِلاطائِل" نَبوده باشد - هَمین است و بَس که اِسْتِمْرارِ بَخْشیدَن به کاری فَرهنگی چونان اِنْتِشارِ مَجْلَهٔ اَینهٔ پژوهش، دَر ایران، به مَعنایِ دَقیقِ کَلِمَه "حَرْقِ عَادَت" بوده است؛ و نادر اَفْتَد!

یکی اَز نیکوئی‌هایِ اَینهٔ پژوهش، و دَر واقعِ یکی اَز عوامِلِ دَوْلَتِ پاینده و روتقِ فَراینده‌اش، اَن است که بابِ تَعْبیر و تَحْوُل و تَطوُرِ بَرانِ مَفْتُوح است و اَینه‌گردانانِ هِیچ اِلْتِزامِ مُصْرَانه‌ای بَدین قاعدهٔ سَخیفِ عوامانه ولی شایع که می گوید: «حَرْفِ مَرَدِ یکی است!» نَدارند.

دَر شماره‌هایِ سال‌هایِ اَغازینِ اَینهٔ پژوهشِ بَخْشِ مُصاحَبَه و گُفت و گو و جود داشت و گُفت و گوهایِ خوب و اَرزنده‌ای هَم با بَعْضِ اَربابِ عِلْم و قَلَمِ صَوَرَتِ می دادند که اَز اَن شُماراست، مُصاحَبَه‌ای خواندنی با کِتابِ شِناس و نُسخه‌پژوه و فِهرسْتِ نویسِ فَقید، شادروانِ استادِ عَبْدِ الحَسینِ حائری

- طیب الله نراه. پسان تر آن باب مصاحبات فرو بسته شد. چرایش را برو سنی نمی داتم؛ لیک خیال می گتم آینه گردانان در فرو بستن آن باب، کار خوب سنجیده ای کردند. به تجربه دریافته ایم که اصرار بر اشتمرار بخشی ویژه مصاحبه و گفت و گو در مجلات فرهنگی، غالباً به نوعی سخافت و ابتدال و بی مایگی منجر می شود. پرو ندام از این که بصراحت مثال بیاورم. نمونه بارز آن، مجله کیهان فرهنگی بود. در سال های آغازینش مصاحبه های خوب جان دار تأثیرگذاری داشت که حتی در دو جلد کلان زیر نام میراث ماندگار باز چاپ گردید، و آن دو جلد که طالبان بسیار یافت، از بهترین و خواندنی ترین کتاب های نوع خود بشمار است. من بنده خود از سال های دور همواره خواننده و خواننده این گونه گفت و گوها بودم. نخستین شماره ای از کیهان فرهنگی که خریدم، همان است که با مصاحبه بازنده یاد دکتر محمد جواد مشکور - رحمه الله - آغاز می شد و تصویر آن استاد را نیز بر روی همان جلد مقوایی گدائی آن سال های عشرت داشت. از آن پس، تا سال ها رفته آن گفت و گوهای کیهان فرهنگی را پی می گرفتم و در عالم بچگی و نوجوانی از آن مصاحبه ها چه بسیار چیزها آموختم و با چه بزرگانی آشنا شدم! پاره ای از مصاحبه ها هم در همان کیهان فرهنگی بود که نه در آغاز مجله و با درج طرح و تصویر چهره شخصیت مورد گفت و گو بر روی جلد، بل در میانه های آن جای داده می شد ولی از حیث قدر و قیمت اختیار بر بعض نکات با اهمیت، از آن مصاحبه های اصلی هیچ کم نداشت؛ بل در غایت قیمت مندی و اهمیت بود؛ و یکی از آن جمله، گفت و گویی است با استاد انوشه یاد، شیخنا فی الروایه، علامه دکتر احمد مهدوی دامغانی - رفع الله تعالی شریف رتبه و قدس زکی تربته -، که پاره ای از مضامین و بعض عباراتش درباره خدمتگزاری به ساخت مقدس اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم السلام - همیشه در خاطر داعی تازه است و در مجالس و محافل دینی، بارها و بارها مورد اشتشهاد این بنده گمترین - عفا الله عنه - بوده. گویا مع الأسف آن مصاحبه ارزشمند استاد مهدوی دامغانی - قدس الله روحه العزیز - کمتر دیده شده است و عجله دریاد ندام که جایی هم باز چاپ شده باشد. ... القصه، هرچه گذشت، آن سلسله مصاحبه های فربه و کرامند کیهان فرهنگی زار و نزار تر شد و به ویژه با تحولاتی بنیادین که در مدیریت آن مجله پدید آمد، گاه کسانی ظرف گفت و گو (بخوانید: تبلیغ و ترویج!) قرار گرفتند که ای بسا اهلیت آن را نداشتند و أحياناً پیدا بود که - به اصطلاح شایع در محاوره -: "کفگیر به تبه دیگ خورده است؛" و زفت آنچه زفت! ... در دسترتان ندهم! ... مصاحبه و گفت و گوی مطبوعاتی، چیز خوبی است، ولی به شرطی که محتوای خوب و پروپیمانی داشته باشد و بسا گفت و گوها که خوب از کار در نمی آید؛ و خلاصه، آینه گردانان، از کارهای خوبشان، همین بود که نخواستند مضرانه و به هر بهما مصاحبه و گفت و گو داشته باشند. ... ذهن خوانندگان که زباله دان نیست تا کسی بخواهد آن را با مهملات هر بافنده خراف یاوه بافی پر کند!

از دیگر بخش های آینه پژوهش که با مرور زمان حذف شد، بخش "معرفی اجمالی" بود. زمانی

در همین بخش "مَعْرِفِي اِجْمَالِي" یادداشت‌های خوب پُخته‌نکته‌دار ناقده به قلم اَمثال اُستاد عَلیرضا دَکاوَتی قَراگَزلو - زید عَزَّه العالی - چاپ می‌شود و من بنده خود از مُشْتَریانِ پَروپاقرص این یادداشت‌های کوتاه و نَفد های فُشردۀ آندیشه برانگیز و نُکته‌آموز بودم. آندک آندک در بَخش "مَعْرِفِي اِجْمَالِي"، سَروگَله یادداشت‌های مُروری گَم مَحْتَوائی پیدا شد که فُصول و اَجزای کِتاب را برمی‌شُمرد و گَلیاتی گَم فائده در باره مَحْتَوایِ هَر بَخش گَزارش می‌گرد و گاه آن فُدر گَلی بود که حُضور غایب این مَطالِب و مباحث را خود خوانندگان فاضل آشنا به موضوع، بدون خواندن چُنین یادداشت مُروری بی‌رَمقی نیز می‌توانستند حَدمس بَرَنند! ... آینه‌گردانان، در غیاب مَعْرِفِي های خُرده بینانه و نُکته سَنجانه کار آمد، از سَردیده‌وری و چُنان که می‌سزید، بساط آن‌گونه "مَعْرِفِي اِجْمَالِي" گَلی‌گویانه قَلیلُ الجَدوی را هم جَمع کردند و از آن مَحْتَصِر چَشم پوشیدند و بدین ترتیب آن بَخش مَحْتَصِر رُوبه موت بَحق حَدف شد. از آن پس، اگر هم نَفد و مَعْرِفِي مُجَمَل ولی جان‌داری به دَشتشان رَسید، آن را با همان نَفد و مَعْرِفِي های مَبسوط هَمراه و هَم‌نشین کردند و لُزومی نَدیدند تا بَر تَفْسیم بَندی حَجمی مَقالات که در بَعْض مَجَلات مَرسوم است - و اَلبَتَّه که رَشم پوچ ظاهر بینانه‌ای است! - پائ فُشارند.

در مَقابِل، در شُماره های اَخیَر آینه پژوهش، باب تازه‌ای گُشوده شده است زیر نام "نُکته، حاشیه، یادداشت"، که در آن اَنواع و اَقسام یادداشت‌های کوتاه و قَلَم اندازهای مُجَمَل اَهْل اِطْلَاع نَشَر می‌شود: یک فائده تاریخی که در حاشیه نُسخه‌ای حَظی آمده است، یک نُکته باریک لَعوی که بر گُفته فُلان فَرهنگ نویس نامور می‌توان اَفزود، حَلّ مَعنای بیتی نازک از شَعْر فُلان سَراينده گَهن، تَدکاری در باب صَبط صَحیح فُلان اِسْم خاص، ... و نِکات و فَرایِد و فَوایِد و عَوایِد دیگَری از این قَبیل. ... این بَخش، از فائده مَندترین بَخش‌های چُنین مَجَلات تَواند بود و آینه‌گردانان در گُشایش این باب مَبارک - که بَحْمَدِ اللّهِ پِیش‌نهاد و پِیگَیری داعی نیز در آن سَهمی داشت - به همان راه دُرستی رَفَتند که زین پِیش اُستاد زنده‌یاد اِیرج اَفشار - تَعَمَدَه اللّهِ بِعُفْرانِه - نیز در جای‌های مُخْتَلِف می‌سُپرد و از آن جُمله، در مَجَله آينده فُضلی گُشوده بود زیر عنوان "حاشیه، یادداشت، نُکته" و در آن فِصل - که گاه دراز هم می‌شود -، همین‌گونه یادداشت‌های غَالِباً کوتاه به قَلَم فُضْلاي داخِل و خارج از اِیران مَجال اِنْتِشار می‌یافت. لا بُد آنان که در گُذشته از خوانندگان آينده بوده‌اند، با راقِم این سَطور هَم‌دستان اند که بَعْض آن یادداشت‌ها، از حیث اَهَمیَّت و سود بَخشی، از مَقالات مَطوّل و بظاهراً اصلی‌تر آينده هیچ گَم نداشت.

العَرَض، گُشودگی آینه پژوهش در بَرابَر تَغییر و تَطوُّر، و گوشِ شِئوای آینه‌گردانان از بَرای پِیش‌نهاد های گوناگون، و آغوش پذیرای مَجله در مَواجهه با تَجارِب تازه و نویسنده‌گان جدید، و اِجتِناب اَکید از سَنگوارگی تَدریجی در اِتِخادِ سِیاسَت‌های فَرهنگی، از مَحاسِن نمایان مَجله آینه پژوهش است.

آنچه بر این محاسن صفات مزید گشسته است، ایستادگی و انعطاف ناپذیری بحق و بجای سردبیر آینه است - دام عزه - در برابر بعضی تغییرات ناصواب؛ که نمونه بارز آن، تن زدن اوست از تبدیل مجله آینه پژوهش - که بحمد الله تعالی هم علمی است و هم پژوهشی - به "مجله علمی - پژوهشی" مضطلح!

کیست که نداند غالب مجلات علمی - پژوهشی، در ایران، رونق و طراوت و حیات علمی نمایشی ندارند و بیشترک ابزاری شده اند از برای نوعی گسب درجات سازمانی و تجارت دانشگاهی و تحصیل معاش و مقام نویسندگان آرزاه استفاده از مزایای مقرر بر مقالاتی که در این مجلات به چاپ می‌رسانند و با آن امتیازهای علمی و اداری و ترفیع و ارتقای دیوانی حاصل می‌کنند؟

گذشته از این کارگرد بازاری و معیشتی مقالات و مجلات علمی - پژوهشی که برجهت‌گیری و سطح محتوای آن‌ها نیز اثر نامبارکی گذاشته است، ساختارهای خشک از پیش تعریف شده از برای چیزنویسی در این مجلات هم، از جذابیّت و گیرائی مقالاتشان کاسته است و برخلاف آنچه در مجلاتی چون یادگار و یغما و سخن و راهنمای کتاب و... تجربه می‌گردیم، ساختاری روح و متصلب نگارش در مجلات علمی - پژوهشی، بسیار بندرت خواننده دانش پژوه عادی را بر خوان این مجلات عبوس می‌نشانند و به التذاذ از خواندن و بازخواندن مقالات فرامی‌خوانند. بیشینه آنچه به نام مقالات علمی - پژوهشی می‌بینیم و می‌خوانیم، مقالاتی است بی‌بهره از گیرائی لازم که در بهترین صورت مفروض، نتایج تحقیقات سودمندی را در اختیار ما می‌گذارد بدون آن که خواندن آن‌ها مانند آنچه از قلم قزوینی‌ها و هُمائی‌ها و فروزانفرها و میثوی‌ها و خائری‌ها و یارشاطرهای تراوید، لذت روحی عمیق و ماندگاری نیز ببخشد. این تازه صفت غالب مقالات علمی - پژوهشی ممتاز و آرزونده است؛ و چرا باید رود در بایستی کنیم و نگوئیم که اکثر مقالات علمی - پژوهشی روزگار ما آن قدرها هم ممتاز و آرزونده نیست؟!... کثیری از مقالات علمی - پژوهشی مضطلح، مشتتمل است بر چینی متفاوت و مفرون به برداشت‌های خام و قشری از معلوماتی گهنه و قالبی، در کالبد الفاظی منجمد و بی‌روح و گاه درهم و برهم. پیداست چنین مقالات سطحی و جامدی که غالباً از هرگونه غوررسی و ژرف‌نگری بدور است و بیش از هرچیز واگویی‌گر نیاز نویسنده‌ای (بخوانید: حاجت‌مأموری معذور) است که بناچار می‌خواسته کاغذی چند را سیاه کند و کارنامک دانشگاهی یا پژوهشگاهی خود را از چیزی بیندازد و بیاماساند، جالب نظر سخن‌سنجان و صاحب نظران نیست.

اگر آینه پژوهش نیز در زمره مجلات علمی - پژوهشی درمی‌آمد و نردبان ارتقای تنی چند از آرباب مشاغل علمی و فرهنگی می‌شد و به ابزار حجم‌دهی کارنامک این و آن بدل می‌گردید، دیگر هرگز این مایه خواهند و خواننده و نویسنده نمی‌داشت که اکنون دارد... نگاهی به غالب مجلات علمی - پژوهشی پیرامونتان بی‌ندازید و آشکارا ببینید بعضی مجلات دانشگاهی پیشین که

روزگاری زنده و پویا بودند و خواهندگان و خوانندگان پُرشمار داشتند، چه سرنوشتِ رقت‌انگیزی پیدا کرده‌اند و چه سان به مطبوعاتی قلیل‌الانتشار بدل شده‌اند و به مثابتِ بخشی از لوازمِ اداری دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها درآمده‌اند که کارکردی مُشَخَّص و محدود دارند و عُمدهٔ در خدمتِ "فضایِ وَطَر" همکارانِ آن‌دک‌شمار و مقاله‌پردازانِ ناگزیرِ وظیفه‌خوار در نهاد‌های رسمی‌اند و آز برای حَجْمِ دهی و برآماسانیدنِ کارنامه‌ها به کارگرفته می‌شوند، بی آن که در فضایِ علمی بیرون از دایرهٔ روابطِ اداری دانشگاهی و عالمِ وظیفه‌خواری و ناگزیری، چندان به کاری بیایند و بی آن که حتی خوانندگانِ بسیارِ پیشینشان دیگر نگاهی بدان‌ها بیندازند یا انتشارشان را انتظار بکشند!

سردبیرِ آینهٔ پژوهش که در کار خود بصیر و خبیر است و فوت و فنِ مجلهٔ نویسی را می‌شناسد و از چون و چنندِ عالمِ قرطاش بازی‌های لوسِ دیوانی هم آگاه است و کارِ علمی و فرهنگیِ راستین را از کارِ اداری و زُفجِ تکلیف‌های مرسوم تمییز می‌دهد و مجلهٔ فرهنگی را چونان آبرازی از برای ارضای نیازهای اداری دستگاهِ دیوانِ سالاری کاغذباز آماس اندیش نمی‌نگرد، در برابر دَمدمه‌های رویه‌بینان و وسوسه‌های گسانی که می‌خواستند آینهٔ پژوهش را نیز "علمی - پژوهشی" کنند، اِلَى آخِرِ الْقَضَا، ایستاد؛ و اُسْتَوَار هم ایستاد. بدین ترتیب، نه تنها آینهٔ پژوهش در مضایق و ساختارهای بی‌انعطافِ مجلاتِ علمی - پژوهشی مُصْطَلَح، آن حیات و پویایی و ظراوتی را که داشت در نَبَاحْت، باگشوده ترشدنِ آفاقِ کار و اِشْتِقَالِ بَیْشُتْرِ اَزْ اَهْلِ تَحْقِیْق و تَتَبُّع، و بَخْصُوص با فَعَالِیَّتِ شَبانهِ روزی مدیرِ داخلی جوانِ جوانِ بَخْتِ پُرنگاپویش، امروز، آینهٔ پژوهش، به عرصهٔ چیزنویسی شماری از بهترین پژوهشگرانِ عرصهٔ مطالعاتِ اسلامی و ایرانی بدل شده و بیش از پیش بسیاری از غیرحوزویان را نیز - خاصه از جوانان و اُمیدآفرینان - جَدْب کرده و گرایانیده است تا دَسْتاوَرِدِ تَحْقِیقات و تَأْمَلاتِ خویش را در این مجله عرضه بدازند و روزروز آن را، نه به نام، که به صِفَت، علمی‌ترو پژوهشی‌تُر سَازَند... زهی توفیقِ روزافزون!

اِبْتِکارِ عَرَضهٔ گُشْتَرْدَهٔ مجلهٔ در "رایا بَسِپْهَر" (cyberspace / فضای مجازی) - که نَتیجَهٔ هَمْرَاهِیِ سِتایشِ بَرانگیزِ هَمانِ نِهَادِ مَتَبُوع و عَقْلانِیَّتِ حاکِمِ بَر آن است -، بَزْدِ تَأثیرِ فَرهَنگیِ آینهٔ پژوهش را چنْد چنْدانِ گَرْدانیده و خوانندگانِ آن را از مَرزهایِ اِحصا پَذیری‌هایِ مَعْمولِ فَرانَرِ نِشانیده است. چُنین است که آینهٔ پژوهش، از سَوِیِ اَرَبابِ تَحْقِیْق، با چُنانِ اِقْبالیِ روزافزونِ مَواجِهٔ گُشْتَه است که هِیچِ مَجَلَهٔ دِیگَری، در این قَلَمروِ مطالعات، تا آن جا که مَن بَنده می‌دائم، از آن بَرخوردار نیست.

این آینه‌هایی که نَظَر خیره نمایند در دَسْتِ گُدام آینه‌دار است؟ ببینید!

لَبِّ کَلَامِ اِینِ کِه:

۸. صائِبِ تَبْرِیْزِی.

آینهٔ پژوهش ۲۰۰۴
سال ۳۴، شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۲

رَمَزِ أَصْلِي تَوْفِيقِ آيِنَهٗ پَرُوهِش را دَرِ صَلَاحِيَّتِ هَايِ عِلْمِي وَّ عَمَلِي آيِنَهٗ گَرْدَانانِ بَايَدِ جُسْتِ. تَعَامَلِ صَحِيحِ وَّ مَدِّ پَرَانَهٗ بَا نَوِيْسَنَدگانِ مُخْتَلِفِ وَّ مُدِيرانِ نِهَادِ مَتَّبِعِ، عَلَي رَعْمِ تَنَوُّعِ وَّ تَفَاوُتِ نَاكْرِبِرِ سَلَايِقِ وَّ مَشَارِبِ - كِهٖ دَرِ جَامِعَهٗ مَا، خَاصَهٗ دَرِ سَالِ هَايِ اٰخِرِ، اَيْنِ تَنَوُّعِ وَّ تَفَاوُتِ، فَرَايِنَدَهٗ نِيْزِ شُدَهٗ اسْتِ، كَارِي اسْتِ كِهٖ بَهٗ صَبْرِ وَّ حَوْصَلَهٗ وَّ سَعَهٗ صَدِرِ فَرَاوانِ مَقْرُونِ بَهٗ كَارْدَانِي وَّ مَوْقِعِ شِنَاسِي وَّ اِغْتِنَامِ فُرْصَتِ وَّ مَالِ اَنْدِيْشِي نِيْزِ دَاْرَدِ؛ وَّ آيِنَهٗ گَرْدَانانِ بَهٗ بَرَكَّتِ بَرِ خورْداريِ اَزِ چُنِينِ مَوَاهِبِي، كَارِ نَشْرِ پَيُوْسْتَهٗ وَّ بِي گَسْسَتِ آيِنَهٗ پَرُوهِش را دَرِ دَرَاْزايِ سَالِيانِ كَامِيَا بَانَهٗ بَهٗ پِيْشِ بَرْدَهٗ اَنْدِ.

اُمِيْدِ وَّ اَرْزَوِ دَاْرَمِ آيِنَهٗ پَرُوهِش كِهٖ اَيْنَكِ دَرِ فَرَاخْنايِ مَطْبوعاتِ ايرانيِ وَّ اِسْلامِي سَرْوِي شُدَهٗ اسْتِ سايَهٗ اَفْگَنِ، دِيْرَتَرِ بِيَايِدِ وَّ بِيْشِ اَزِ اَيْنِ هَا بِيَاْلَدِ وَّ سَالِ هَايِ دَرَاْزِ دَوْسْتَدارانِ فِكْرِ وَّ فَرَهَنْگِ وَّ آگاْهِي را دَرِ سايَهٗ سَارِ خُودِ اَسَاپِيْشِ وَّ اَرْمِيْدِگِي دِهْدِ وَّ بَسِي بِيْشِ اَزِ پِيْشِ مَايَهٗ نَاْزِشِ وَّ سَرَفَرَاْزِشِ حَوْزَهٗ عِلْمِيَهٗ قُمْ - شَيِّدَ اللّٰهَ اَرْكَانَهَا - بَاشَدِ.

خُداوَنْدِ سُبْحانِ آيِنَهٗ گَرْدَانانِ را بَرِ سَعْيِ بَلِيغِ وَّ جَهْدِ جِهِيْدِي كِهٖ دَرِ اِسْتِمْرارِ دِيْرِيَاْزِ اِنْتِشَارِ اَيْنِ مَجْلَهٗ حُجْثَهٗ كَرْدَهٗ اَنْدِ، كَامْگاريِ دَوْجِهانيِ كَرَامَتِ كُنَادِ! وَّ هَمَهٗ كَسانِي را كِهٖ دَرِ بَالِيْدَنِ وَّ سَرَفَرَاْزِيْدَنِ اَيْنِ شَجْرَهٗ طَيِّبَهٗ سَهْمِي دَاشْتَهٗ اَنْدِ، پاداْشِ نِيكو دِهَادِ!

صاحبِ اَيْنِ قَلَمِ - عَفِي عَنَهٗ -، نَهٗ تَنَهَا بِيْشِ اَزِ سِي سَالِ بَا مَجْلَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهِش زِيْسْتَهٗ وَّ دَرِ مَدْرَسَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهِشِ دَرِ سِ اَمُوْزِي هَا كَرْدَهٗ، دَرِ دَرَاْزايِ سَالِيانِ، اَرْمِهْرِ وَّ هَمَّ سَحْنِي سَرِ دَبِيْرِ وَّ اَلْمَقامِ دانا وَّ هوشيارِ آيِنَهٗ وَّ دو مَدِيْرِ داخِلِي كُوشا وَّ اَرْجَمَنْدَشِ بَرِ خورْداريِ هائيِ يافتهٗ اسْتِ كِهٖ جُمْلِگِي اَزِ عُنَايِمِ اَيَّامِ حَيَاتِشِ دَرِ شُمَارِ اسْتِ... اَيْنَكِ، وُصُولِ آيِنَهٗ پَرُوهِشِ را بَهٗ اَسْتانَهٗ اِنْتِشَارِ دَوِيْسْتَمِيْنِ شُمَارَهٗ، بَهٗ هَمَهٗ خِوانَدگانِ وَّ دَوْسْتَدارانِ اَيْنِ گَرَامِي نَامَهٗ وَّ بِالْاَخْصِ بَهٗ هَمِيْنِ سِهٖ عَزِيْزِ بَرُّرْگِوارِ وَّ مِهْرَبانِ فَرُّجُبَادِ مِي گويِدِ: بَهٗ سَرِ دَبِيْرِ گَرَامِي وَّ اُسْتادِ عَالِي قَدْرِ، اَيَّهٗ اللّٰهَ شَيْخِ مُحَمَّدِ عَلِي مَهْدَوِي رادِ؛ بَهٗ مَدِيْرِ داخِلِي پِيْشِيْنِ وَّ سَرِوَرِ اَرْجَمَنْدِ وَّ نَاْزِيْنِيْمِ، جَنابِ اَقايِ يَدِ اللّٰهَ جَنَّتِي؛ بَهٗ مَدِيْرِ داخِلِي كُنُونِي وَّ دَوْسْتِ جِوانِ سْتُوْدَهٗ خِصَالِمِ، اَقايِ اِسْماعِيْلِ مَهْدَوِي رادِ - اَعَزَّهْمُ اللّٰهَ تَعَالٰي فِي الدَّارِيْنِ!

* * *

بَهٗ قَوْلِ سَعْدِي شِيْرَاْزِي: «سَحْنِ دَرَاْزِ كَشِيْدِيْمِ وَّ هَمَّ چُنانِ باقِيْسْت»؛ وَّ بَهٗ قَوْلِ صَائِبِ تَبْرِيْزِي: «تَنَكَّسْتِ وَّقْتِ، وَرَنَهٗ سَحْنِ بِي نِهَايِتَسْت».

اَزِ سُنَنِ مُتَّبِعِ گوِيَنْدگانِ قَدِيْمِ، يَكِي اَنْ بُوْدِ كِهٖ كَفْتارِ خِويْشِ را بَهٗ لَفْظِي مُبَارَكِ پايانِ دِهَنْدِ وَّ بَدانِ فَالِ نِيكو رَنَنْدِ. ما نِيْزِ اَكْرَبْ خِواهِيمِ بَرانِ "سُنَنِ" وَّ بَرانِ "سُنَنِ" رَفْتارِ كُنِيْمِ، بَهْتَرانِ اسْتِ تا اِحْتِيَامِ كَلَاممانِ بَرِ هَمَانِ بَاشَدِ كِهٖ اِفْتِيْحِ اَنْ بُوْدِ:

اِنْتِشَارِ دَوِيْسْتَمِيْنِ شُمَارَهٗ آيِنَهٗ پَرُوهِشِ، فَرُّخِ وَّ فَرُّخُنْدَهٗ باد!

اِصْفَهانِ مِيْنوْشِانِ / بَهْارِ ۱۴۰۲ هـ.ش.